

تماشاخانه

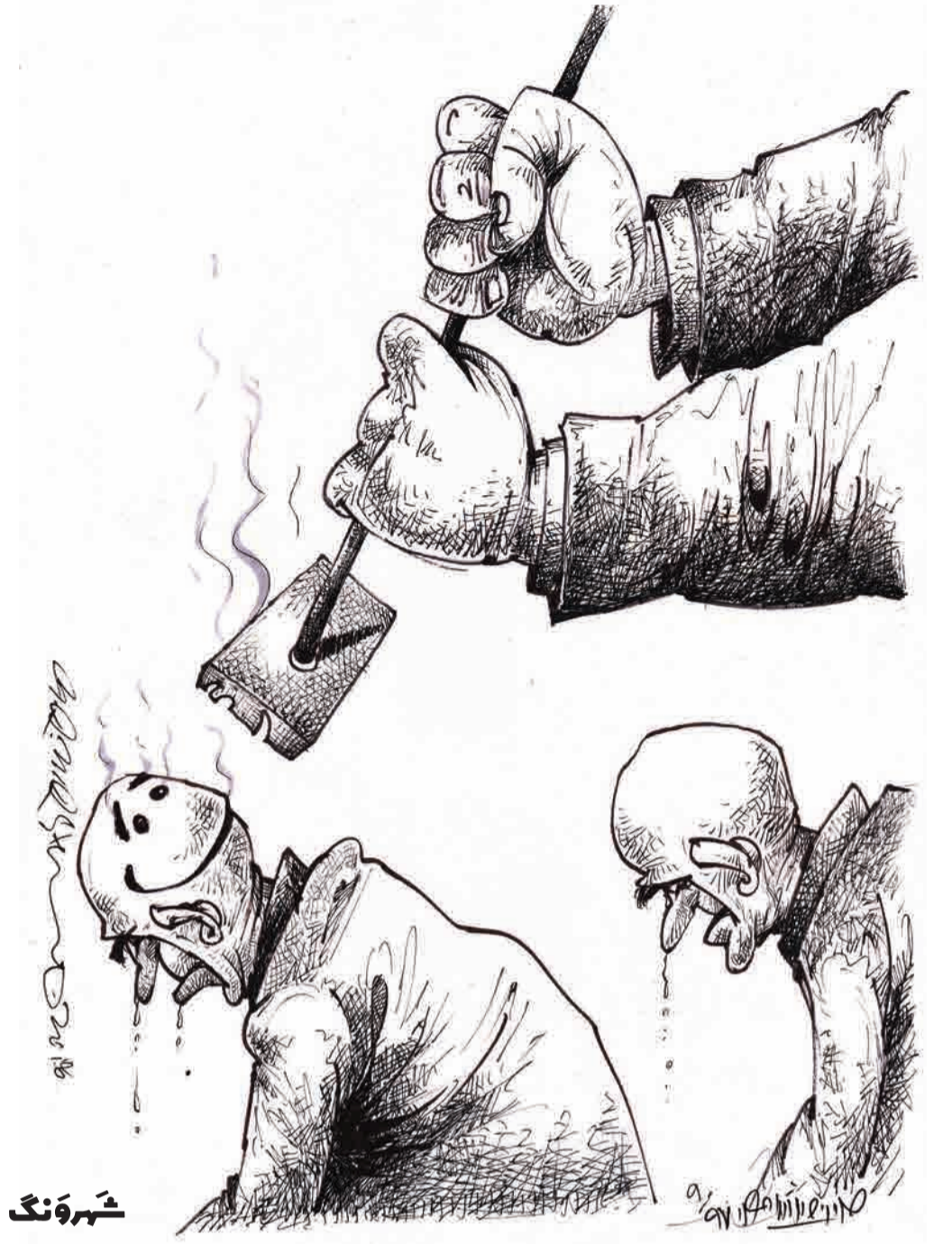
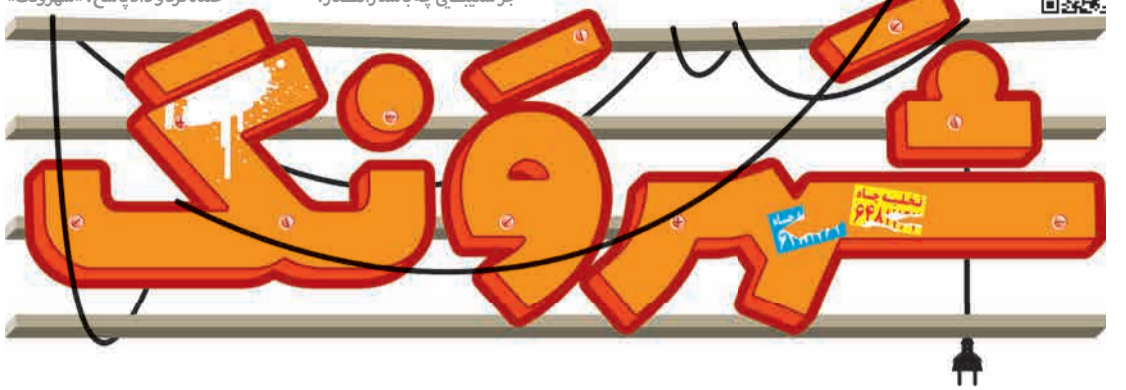
محمد رضا میر شاهولد | کارتونست | hotpen77@yahoo.com



توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره هشتاد و یکم



وزیر بهداشت: دارو مهمتر است یا پراید و سمند؟

اختلاسگر: هیچ کدوم، من!

- یک کارشناس: فرق شون اینه که یکیش نباشه آدم می میره یکیش باشه آدم می میره!
- یک بیمار: نمی دونم قرص هام چرا جدا جدا محل در درواشته تشخیص می دن!
- اسب سمند: والا من خودمم می دونم که دارو مهمتره!
- #چیزهای مهمتری وجود دارد #شهرونگ

صد او سیما: پول نداریم سریال بسازیم!

داود میر باقری: پس بی زحمت همین سریال های منو از اول پخش کنید!

- جومونگ: ولیم کنید، خسته شدم دیگه!
- مدیر شبکه آی فیلم: پسر چون شماره شبکه رو بگیر از قول مردم بگو تکرار زیر آسمان شهر رو پخش کنند!
- عزت الله ضرغامی: وقتشه به صبحونه بر رئیس فعلی بدم و راه و چاره و یادش بدم!
- فردوسی پور: ما پول نخواستیم، بذارید فقط کارمون رو بگیریم!
- رضا گلزار: بیاید توی مسابقه من شرکت کنید، خوب پول می دیما!
- #پول ها رو چیکار می کنید #شهرونگ

کوجه اول

ارمغان زمان فشمی

نرخ تورم چقدر است؟

تورم نیست در آمار و ارقام	تورم نیست در افکار و اوهام
تورم توی جیب خالی ماست	تورم هست حذف سفره شام
ندارد فرقی باشد چند درصد	که خود خوس می شود در نرخ اقلام
به فکر چاره باید بود زین پس	به جای آن که نرخش گردد اعلام!



فلکه اول

گودرز اجواد قضایی



ما یک گودرز داشتیم که تمامی مشکلات زده خورد محله را حل می کرد و از آنجا که هیچ دعوایی را رد نمی کرد، همیشه خدا در حال مشت و مال شدن زیر دست و پای دیگران بود. طوری شده بود که بچه ها با هم دعوای الکی راه می انداختند تا گودرز ببرد و بعد همگی با هم او را بزیند تمام لذت زدن گودرز به آخرش بود، به خصوص در کوچه های خاکی که بعد از این که روی سرش می ریختیم مثل بشکه لگدش می کردیم تا توی خاک ها قل بخورد. بلند که می شد گردوخاکش را می تکاند و رو به یکی از آنها می گفت که تا همین چند دقیقه با او گلاویز بودم، بعد ما همگی می زدیم زیر خنده می گفت: «دیدین چی کارش کردم؟»

رو گذر غیر هم سطح

شهاب نبوی



به زندگی تان روندهید!

راه بیاندازم. از حمام بیرون آمدم و رفتم سر کمدم تا بهترین لباس هایم را بپوشم. کلا یک دست و نیم لباس داشتم که آن هم بوی پوشک بچه می داد. به ناچار پوشیدم شان و سعی کردم مشکل بوی گندشان را با ادکلن حل کنم. اما متأسفانه ادکلن هم بوی عطر مادر بزرگم را می داد و اوضاع بدتر شد. لباس هایم را پوشیدم و دیگر اشتباه صبح را مرتکب نشدم و به سمت آینه نرفتم و مستقیم از خانه خارج شدم. به محض این که در را باز کردم، داخل راهرو، بچه همسایه با تویپش محکم کوبید به نافم. کمی از درد به خودم پیچیدم. به روی خودم نیاوردم و کله بچه را بوسیدم و سوار آسانسور شدم. برق ها رفت و آسانسور بین طبقات گیر کرد و سرایدار مجتمع با بدبختی به حمام رفته ام. به ماشین لگد زد تا اگر گر به از سر ما رفته اند داخلش، متوجه بشوند و بیرون بیایند، اما انگار اشتباهی به ماشین همسایه گولاخلان لگد زد و طرف شاکی شد و با همان شدتی که به ماشینش لگد زد، چند لگد نثار انتهایم کرد. به ماشین خودم که رسیدم، دیدم که چهار چرخش پنجره است. دیگر زندگی مان را تغییر دهم.

تسلیت



امیر سهیلی هنرمند کارتونست و رییس انجمن کارتون و کاریکاتور کردستان، دبیر بخش کارتون و کاریکاتور نشریه محلی «گورده واری» و عضو خانه مطبوعات استان کردستان. بر اثر سانحه تصادف رانندگی درگذشت. این حادثه جانسوز را به خانواده ارجمندش، هنرمندان کارتونست به ویژه کارتونست های کردستان تسلیت می گوئیم و برای بازماندگانش، آرزوی صبر و بردباری می کنیم.

گروه «شهرونگ»

شهرونگ

شهر زیبا

لبت رو بگشیم بر تو لوجی



حسام حیدری
طنز نویس

مهمترین خبر سینمایی این هفته خبر درگذشت جناب برناردو برتولوچی بود که شدت فضای مجازی و اینستاگرام را تحت تأثیر خود قرار داد. با کلاس بودن فامیلی مرحوم تازه گذشته و این که گویا کارگردان معروفی هم بوده است، باعث شده که کاربران برای قرار دادن عکس این کارگردان فقید و نوشتن کپشن های همدردی برای نمایش میزان پاسوادی و علاقه خود به سینما با یکدیگر به رقابت پردازند. در همین رابطه کاربری که در صفحه پروفایل خود نوشته: «پرنسس باپاش. نفس مامانش. فدای حامد همایون جیگرم می شم. توهین = بلاک» با ابراز ناراحتی به خاطر از دست دادن این کارگردان نوشته است: «حالا با فیلم های کی تا صبح گریه کنم؟ چرا رفتی برناردو؟» و «۱۲،۱۰ تا استیکر گریه و زاری و قلب تیر خورده گذاشته است. کاربر دیگری با اسم «ثنا موش موشی» هم با استوری کردن عکس جناب برتولوچی نوشته: «خدا حافظ استاد. لب های کشیدنی ات حسرت دست هایم شد؛ تا ابد.» همچنین بنا بر آمار منتشر شده میزان مراجعه به ویکی پدیای مرحوم برتولوچی در دو روز اخیر شدت رو به افزایش گذاشته است.

از دیگر اخبار این که فروش فیلم سینمایی و اثر فاخر «والاااا امپول» به مرز پانصد میلیون تومان رسید تا مشت دیگری باشد پیر دهان طنز نویسسان مزدوری که با اسم این فیلم شوخی می کنند. این در حالی است که فیلم «گام های شیدایی» بعد از یک ماه فروش به عدد ۳ میلیون تومان در گیشه رسیده است. به نظر می رسد که اگر کارگردان رفقای خودش را جمع می کرد و می گفت: «مشتب بیاید خونه ما به فیلم جدید ساختم با هم ببینیم» و بلیت فروشی می کرد، میزان فروش فیلم از این عدد بیشتر می شد. البته چون تجربه ثابت کرده که ما از هر فیلمی صحبت می کنیم، هفته بعد حسابی می فروشد، منتظر باشید تا اخبار خوبی از این فیلم در هفته آینده بشنوید. قاچاقی فیلم «همه می دانند» که هنوز در ایران اکران نشده، بار دیگر قدرت، ذکاوت و توانایی سارقان فرهنگی را به اثبات رساند و نشان داد که سارقان ما به خوبی صرف کردن فعل «خواستن» را بلدند و «نمی شود» و «نمی توانیم» در کارشان نیست و کلا اگر تصمیم بگیرند کاری را نکنند، هیچ کس جلودارشان نیست.

خبر آخر هم این که یکی از بازیگران تلویزیون و یک کمی هم سینما در مصاحبه ای از متولد شدن فرزندش در کانادا به عنوان هدیه او به بچه اش در روز تولدش یاد کرده و گفته: «این هیچ ربطی به این که من ایران رو دوست نداشته باشم نداره» این هدیه ارزشمند در حالی که بچه یک روزه داده شده که بابای ما تا ۱۰ روز بعد از تولد امان اصلا متوجه اضافه شدن یک فرزند جدید نمی شد و نهایت واکنشش به تولد ما این بود که می گفت: «بیرش تو اون اتاق بخوابون، شب ونگ نزنه ما رو زاب راه کنه.»